

زندگینامه سردار رشید اسلام، مجاهد خستگی‌ناپذیر

جهادگر شهید حاج علی فارسی

عضو شورا و مسئول امور جنگ جهادسازندگی اصفهان

شهید بزرگوار علی فارسی در سال ۱۳۳۱ در خانواده‌ای مذهبی در شهر کاشان قدم به عرصه گیتی نهاد. پس از گذراندن دوران کودکی با شروع مقطع ابتدائی از تحصیلاتش وارد اجتماع شد. از پایان تحصیلات ابتدائی علی در کنار تحصیل به کار خیاطی نیز مشغول گردید تا بدین‌گونه هم کمک خانواده باشد و هم بتواند استعدادهایش را شکوفاتر نماید. او با آنکه روزها مشغول کار و شبها به تحصیل مشغول بود؛ توانست با جمع‌کردن عده‌ای از همفکران خود، بصورت هفتگی جلساتی را تشکیل داده و از کلاس درس استاد محترم حجت‌الاسلام قرآنتی خوشه‌چینی نماید.

سال‌ها این‌چنین می‌گذشت و شاید به نظر هر بیننده‌ای خیلی ساده می‌گذشت ولی این‌چنین نبود چراکه علی خود را برای حرکتی الهی آماده می‌کرد، حرکتی که رهبرش دور از وطن، با دلی پر امید جوانان را رهبری و با مشعل پرفروغ اسلام راه امت اسلامی را روشن می‌نمود. علی به جلسات مذهبی علاقه‌ای وافر داشت زیرا احتیاج به خودسازی او را وادار به بهره‌گیری از محضر اساتید علم و سخن می‌کرد و از طرفی از تحصیلات عالی نیز غافل نبود و پس از پایان دوره دبیرستان فصل نوینی از زندگیش را آغاز و با هجرت از کاشان نسبت به ادامه تحصیل خود اقدام نمود.

او پس از گذراندن یک‌دوره از تحصیلات عالی به خدمت سربازی اعزام شد. شروع دوره سربازی وی تقریباً مصادف با آغاز نهضت اسلامی مردم به رهبری امام امت (قدس سره) بود. شهید علی فارسی در پایان دوره سربازی بسر می‌برد که فرمان امام مبنی بر اینکه سربازان سربازخانه‌ها را ترک نمایند، صادر شد و علی که مقلد امام بود از فرمان مقتدای خود بسیار خوشحال و از پادگان خارج و به کاشان بازگشت. ایجاد چنین موقعیتی برای علی فرصتی بود تا بتواند وارد صحنه مبارزاتی علیه رژیم طاغوت شده و خود را برای قبول مسئولیت‌ها آماده نماید. در دی و بهمن‌ماه سال ۵۷ که رژیم طاغوت سرنگونی خود را احساس می‌کرد و نمی‌توانست در شهرها حکومتی داشته باشد، شهید فارسی با جمعی از دوستانش انتظامات شهر را برنامه‌ریزی و پس از سرنگونی رژیم، شب و روز در تلاش و پیوسته در فکر استقرار و استحکام جمهوری اسلامی ایران بود. در همین اثناء فرمان حضرت امام مبنی بر تشکیل جهادسازندگی در ۲۷ خرداد ۱۳۵۸ صادر و علی که مشتاق خدمت به مردم محروم و مستضعف بود در پی این فرمان با جمعی از همفکرانش هسته مرکزی جهادسازندگی کاشان را تشکیل و خیلی خوشحال بود که راهی را باز یافته که می‌تواند در حد توانش بکوشد تا روستائیان زحمتکش را که سالیان سال از همه امکانات رفاهی محروم بودند کمک نموده و برآستی برای آنان دل می‌سوزاند و آنچنان تلاش می‌کرد که در این چند سال از عمر پربرکتش سر از پا نمی‌شناخت زیر رضای خدا را در رضای خلق می‌دانست و در وصیت‌نامه‌اش هم می‌گوید: «سلام مرا به همه اهالی روستاها برسانید و بگوئید که آرزویم این بود که برای شما خدمت کنم.»

روح حساس و فداکار او تحمل نداشت تا ببیند یک روستائی محروم برای مایحتاج بسیار قلیل خود، چه رنج‌ها و مشقت‌هایی را پشت‌سر می‌گذارد! تمام همتش خدمت به قشر مستضعف و رنج‌کشیده جامعه بود.

یکی از هم‌زمانش در این خصوص می‌گوید:

شهید فارسی پس از تشکیل جهادسازندگی در قسمت‌های مختلف از جمله روابط عمومی - کمیته عمران و عمدتاً بعنوان عضو «شورای مرکزی جهاد کاشان در همه قسمت‌ها نقش مؤثری در برطرف کردن سیمای فقر و خرابی از روستاهای منطقه و بهبود وضع محرومین ایفاء نمود.

با شروع جنگ تحمیلی در سال ۵۹ با تلاش عزیزانی چون شهید فارسی جهادسازندگی کاشان نیز به یاری رزمندگان اسلام شتافته و در ابعاد مختلف و مقاطع متعدد رسالت خود را در این رابطه دنبال کرد. شهید فارسی خود به دفعات متعدد تا سال ۶۲ که عضو شورای مرکزی جهاد کاشان بود به جبهه عزیمت کرد و در عملیات‌های مختلف شرکت فعال داشت. همچنین با تشکیل ستاد کمکرسانی به مناطق جنگی شهرستان کاشان در کنار شهید بزرگوار حاج جواد یزدانی بعنوان عضو شورای آن قرار گرفته و

بدین وسیله در جمع‌آوری کمک‌های مردمی از روستاها و شهر و سوق دادن امکانات جهاد و ادارات به مناطق جنگی کمک شایانی نمود.

شهید فارسی پس از مدتی فرماندهی امور جنگ جهاد استان را نیز به عهده گرفت و برگ مقدس و جدیدی در زندگی سراسر عشق و خلوص به اسلام و ولایت‌فقیه خویش گشود. وی با قبول این مسئولیت خطیر، تمام وقت و تلاش خود را صرف امر جنگ نمود، گرچه قبل از این زمان نیز بارها در عملیات‌های جنگ شرکت فعالانه داشت.

او در عملیات‌های متعدد شرکت داشت، اما هنگامی‌که برای عملیات کربلای (۵) آماده می‌شد، احساس کرد که لحظه وصال نزدیک است. چند روز قبل از شهادتش از همه برادران و دوستان و آشنایان و خانواده گرامیش طلب حلالیت نمود و آنگاه استوار، مصمم و عاشق، به مصاف بعثیان کافر، مزدوران استکبار جهانی شتافت و در تاریخ ۲۱/۱۰/۶۵ در منطقه عملیاتی کربلای (۵) بود که گلوله تویی از ناحیه دشمن بعثی به ماشین او اصابت می‌کند و به شهادت می‌رسد.

لذت لقای پروردگارش افزون باد.

فرازهایی از وصیت‌نامه سردار رشید اسلام، شهید حاج علی فارسی

بسم الله الرحمن الرحيم. من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظرو ما بدلوا تبدیلا.

وصیت‌نامه اینجانب علی فارسی فرزند حسن دارای همسر و دو فرزند به نام‌های مریم و حسین.

بنام خدا و برایم او که همه چیزم اوست، بنام او که زندگی در جهت اوست، به نام او که زنده به اویم، به نام او که از اویم، زندگی بخاطر اوست، شدم در جهت اوست، بودم از اوست، رفتم با اوست، یادم اوست، جانم اوست، احساس می‌کنم با قلبم، با ذره ذره وجودم، با تمام سلول‌هایم احساس می‌کنم. اما بیانش نتوانم کرد. ای همه چیزم بیادت هستم. بیادم باش که بی‌تو هیچ و پوچ خواهم بود.

ما بعد؛ چه زیباست آزاد زندگی کردن و چون گل شکفتن و چه زیسات زنجیرهای اسارت را با اسلحه شهادت پاره کردن و از بند کفار رستن و چون اسماعیل در قربانگاه عشق خدا جان باختن و به دیدن حق شتافتن.

پدرم، مادرم، همسرم، برادرانم و فرزندانم! با اعتقاد به یگانگی خدای لایزال و رسالت انبیای عظام الهی بالاخص خاتم انبیاء پیامبر بزرگ اسلام (ص) و امامت دوازده امام معصوم (ع) و ولایت فقیه و اعتقاد به حقانیت مرگ و سؤال در قبر و حساب و کتاب و میزان و صراط و بهشت و جهنم و امید به رحمت و غفران الهی وصیت خود را آغاز می‌کنم:

آرزو داشتم که در دانشگاه جبهه شرکت کنم. با تلاش فراوان توفیق نصیب شد به سرزمین مقدس جنوب پای بگذارم تا درس زندگی بگیرم و بیاموزم چگونه مردن را. و خداوند بزرگ این توفیق را نصیب کرد که در هر زمان در ترم‌های مختلف در امتحانات این دانشگاه شرکت کردم ولی مردود شدم در حالی‌که دوستانم، یاران و برادران حسین با نمره‌های عالی قبول شدند و ما را تنها گذاردند.

آری سرزمین دانشگاه جبهه‌های ایران قدم به قدمش بوی بهشت می‌دهد و چه نیکو همه فرمان حسین زمان خمینی عزیز این نعمت الهی را لبیک گفته و حضور پیدا کرده‌اند. در این دانشگاه بجز خداشناسی و ایثار چنی دیگری را نمی‌توان یافت و چه زیباست این فراز از تاریخ اسلام و بایستی قدر بدانیم و آنچه می‌توانیم خالصانه بخاطر الله مایه بگذاریم و بدانیم که خداوند پذیراست و در تداوم این حرکت بزرگ و سرنوشت‌ساز برای جهان اسلام فقط و فقط راه نجات خط امام و بطور کلی اعتقاد بولایت فقیه می‌باشد، و اگر شناخت کاملی داشته باشیم هرگز حاضر نیستیم از مسیر آن منحرف شویم و تمام سرمایه‌های ظاهری چون مال و جان و فرزند را حاضریم در این راه فدا کنیم و در این رهگذر روحانیت حق بزرگی به گردن ما دارند و مهمترین نقش را در استقرار و جا گرفتن ولایت فقیه در قانون اساسی داشته‌اند.

چون دشمن به ارزش ولایت فقیه پی برده لذا سعی می‌کند به هر وسیله ممکن آنرا از بین ببرد سعی می‌کند که اسلام حقیقی را که امام بزرگوار ما معرفی کرده از بین ببرد ولی چون مستقیماً نمی‌تواند، سعی می‌کند که روحانیت را که عامل ترویج مستقیم آن است بکوبد ولی غافل است که: «بیریدون لیطفنوا نورالله بافواهم» ما خوب می‌دانیم که نقش روحانیت اصیل در ترویج احکام اسلام و قرآن و رهبری نهضت‌ها چگونه بوده است. ما خوب می‌داریم که مبارزات رهائی‌بخش به رهبری میرزای شیرازی اول و دوم و سردار

جنگ و شیخ محمد خیابانی و شیخ فضل‌الله نوری و مدرس و کاشانی و از این قبیل بوده است و در نهضت اخیر و انقلاب اسلامی ایران خوب مشهود بود که چگونه روحانیت در به ثمر رساندن آن نقش داشت و در نگهداری و تداوم آن با همه تهمت‌ها نقش دارد و سعی می‌کند این انقلاب نه شرقی و نه غربی باقی بماند.

بیدار باشیم و گول تبلیغات مسموم را نخوریم و این ارزش‌ها را حفظ کنیم و آنها را رها نکنیم که اگر چنین کردیم و آنها را رها نمودیم در آینده خدای ناکرده ضربه خواهیم خورد. ان‌الله یغیر و اما بقوم حتی یغیر و اما بانفسهم...

خداوندا! تلاشم بر این بود که بخاطر تو گم بردارم و تا آنجا که در توانم دارم به رزمندگان اسلام کمک کنم.

خدایا! بندگان خوب و شایسته تو امروز در جبهه‌هایند، توفیقم ده که بیش از این خدمت کنم.

خدایا خودت فرمودی «الذین آمنوا و هاجروا و جاهدوا اعظم درجة عندالله و اولئك هم الفائزون» خدایا تلاش کردم که اینچنین باشم. می‌ترسم که این سفره پربرکت جمع شود ولی من بی‌په‌ره باشم.

خدایا! فرزندان خوب قرآن و اسلام امروز در نزد تو میمانند و «عند ربهم یرزقون» هستند. آنها رسالت خود را به نحو احسن انجام دادند ولی بار سنگین مسئولیت آنها بر روی زمین است، خدایا توفیقم ده که امانتدار خوبی باشم.

خدایا تو خودت شاهدهی که دنیا دیگر برایم ارزش ندارد توفیقم ده در جهت رضای تو سپری کنم

خدایا به مقام و منزلت همه خوبان درگاهت شهادت فی سبیل‌الله را نصیب من هم بگردان.

پدر بزرگوارم و مادر خوب و مهربانم، شماها زحمت مرا فراوان کشیدید و هنوز هم فراوان تحمل می‌کنید من از محبت و زحمات شما نتوانستم حق‌شناسی کنم و حق شما را نتوانستم رعایت بنمایم همانطور که امام امت فرمودند: شما خانواده شداء چشم و چراغ این ملتید. ولی من نتوانستم به شما خدمت کنم و شاید هم لایق نبودم. ولی پدرم روزی تو حلال بود که چنین فرزندان تقدیم اسلام کردی و مادرم شیر تو هم حلال بود که...

در صورت لیاقت شهادت فردای قیامت من و برادر شهیدم حسین چون سایر شهداء به شما افتخار خواهیم کرد اولاً حلالم کنید و ثانیاً اگر خداوند مرا لایق شهادت دید در عزایم صبر کنید که خداوند با صابران است و صابران را دوست دارد و اجر صابران بی‌حساب است. به مردم محبت کنید و از لطف و محبت آنان قدردانی کنید و به همسر که فراوان رنج برد و پاپیای من در این دوران کوتاه زندگی مشترک فراوان رنج برد و همواره همه زحمات زندگی را تحمل کرد و من خدا می‌دانم که از او راضی هستم امید است که او هم از من راضی باشد و از مادرم و همسر می‌خواهم که در عزایم همچون زینب، شیرزن کربلا صبر کنند.

همسر مهربانم: من برای تو رنج فراوان و زحمات زیادی در زندگی‌مان فراهم کردم، امید است همه زحمتهایی که نمی‌بایست می‌کشیدی و کشیدی و به پای من تحمل رنج و مقاومت و هجرت نمودی بر من حلال کنی، امید است در بهشت رضوان، خدا به تو اجر دهد و جدت فاطمه زهرا(س) از تو شفاعت کند...

و اما فرزندان عزیزم، مریم دخترم و حسین پسر، نورچشمانم. من بابای خوبی برای شما نبودم چون نتوانستم آنچنان که می‌خواست در پرورش و تربیت شماها تلاش کنم. امید است خودتان با کمک مادر خوبتان با تمسک به قرآن کریم و تاسی به اهل بیت(ع) و تبعیت از اسلام و تعلیمات آن که دین انسان‌سازی است خودتان را بسازید و مطیع مادرتان باشید و بار دیگر به همسر توصیه می‌کنم که بار سنگینی بر دوش داری و شاید مشکلات فراوانی به تو روی آورد، بنابراین صبر کن و توأصوا بالحق و توأصوا بالصبر را سرمشق زندگی قرار بده و در مراحل سخت زندگی خود را با قرآن و با توجه به معانی و تدبیر در آن منطبق کن

